

چو جاوید گیتی نماید بکس * جهانبان جهان آفرین است و بس
 چنین داند آنکو خدا بنده است * که گیتی بگیتی گزارنده است
 کلک حقایق نگار و قلم واقعه گزار کیفیت روانه شدن شاهزاده محمد دارا شکوه
 بعالم بقا بدین نظم در ساک تحریر می کشد که چون آن گرفتار پنجه تقدیر
 و مرکز دایره الم ناگزیر که خورشید عمرش مشرف بر غروب گشته و کویب
 اقبالش بهبوط و بال فرورفته بود مانند پرگار بگرد محیط نقطه خلافت بر آمده
 با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی در فرارگاه گزر
 خواجه خضر رسیده باقتضای قضا گردن بطوق رضا داده در کنج آن مکان
 خونفشان مانند آب حیات در قید ظلمات نفسی چاند آرמיד از امهات سفلی
 پیامش آمده و از آبی علوی سلامش رسیده از دریانت گرمی رتبه
 شهادت و ادراک این درجه والای سعادت آگاه ساخت - اگرچه بحسب
 ظاهر مانند خردوران کار آگاه بصدمة قدر از جا نرفته خود را بقضا
 تسلیم نمود و بشدت دریانت آن درجات عالی و مراتب والا از خود بر نیامده
 منتظر دعوت داعی حق بود اما فی الحقیقت حجاب هوش و پرده چشم
 و گوش دور انداخته جان مشتاقش بتمناشای جمال جهان آرای واحد
 بی نظیر از تن بیرون رفته و بخیال آشنا رونق مرآت الحقیقت وحدت وجود رو
 از آینه کثرت نمی شهود بر تافته در نظر ظاهر بینان نمودی
 بر روی کار و مثالی بر صفحه اعتبار مانده بود چون وقت گزشتن از جهان
 زود گزر شد و هنگام وقوع واقعه ناگزیر در رسید اختر از غایت حسرت بصورت
 خنجر در سینه فلک نمودار گشت و مهر از غم این مصیبت در ظلمت
 حجاب نور رفت و سلامت حال و استقامت مأل از دار دنیا رخت بسته
 ستیزه گردون دود از فهاد جان جهان بر آورد و افواج تیره دل شب پنجشنبه
 بیست و دوم ذی حجه سنه هزار و شصت و نه هجری شامیانه فیلقام ظلام

بر فضای انجمن خاص و عام جهان کشیده از چهار جهت دامان این
لاجوردی خردگاه فروهشت - و سرادق قیروگون بر دوز دائراً افق نصب کرده قف
تا قاف قیران عالم را احاطه نموده مؤکلان قاهر بصورت هولناک از در درآمد
قصد ازالۀ حیات آن رفیع الدرجات نمودند - و ارادۀ اعداء آن بیکر نو آئین که
ید قدرت شامله آنرا بسالهای دراز ساخته بود بمیان آورده خنجر بر گلوبی
فازیندش کشیدند - سبک خوامی آن تازه گل گلشن سلطنت و کامرانی
از بوستان عمر و جوانی با آن همه حسرت و نگرانی گلستان روزگار را پیرایه
خرانی داد - و گزشتن آن عمر عزیز حضرت صاحبقرانی از دولت و زندگانی
با آن همه بیچارگی و حیرانی با اندرۀ جاودانی بر دلها نهاد - * ابیات *

بنی کاسیب گل بودی دروغش * فلک بین تا چسان زد زخم تیغش
سپرمی کرد خورشید از تن خویش * وی تقدیر یکسو کردش از پیش
کند تیغ قضا چون قطع امید * نه مه داند سپر گشتن نه خورشید
فضا گامد ز بهرش ز آسمان زیر * قلم چون رفته بودش راند شمشیر
مجملاً چون آن زبیب مجموعۀ عزت که موج خوفش خاک را در چمن لاله
گرفته چهره بخون شهادت رنگین ساخته مانند گل با سینه صد چاک از
چمن دنیا رحلت نمود با همان لباسی که در بر داشت آورده در روضه
حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه مدنون ساختند - قلم قدرت و خامه
تقدیر بطور آن شهید مضمون فاعتبروا یا اولی الابصار بر کتابۀ پیش طاق
روزگار نگاشته سرمایه عبرت بارباب خبرت داد - چون بیان این واقعه
بر لوحه زبان خلاق در صورت گزارش جریان یافت و خصوصیات احوال
ایام حادثه زامی و صدور این امور عبرت نمایی الم انما در مرآت الحقایق
باطن آگاه اعلیٰ حضرت کما هو الواقع پرتو انداخت ازین جهت که
معامله باختیار آن حضرت نبود از کمال ملال و هجوم اندرۀ بسکوه آمده

هر لحظه صورت اجل معجل در آنکه معاينه احوال برای العین
 میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخسار افروز
 بخت می گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رفیع و عفا
 همواره نصیب اهل صفت و ذکا چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا
 پیدا است و تصور این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر
 کفایت باین جسارت نکرده چندین دافع دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد
 و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیدن مبارک آن حضرت کشاد -
 یعنی درین ایام میرزا راجه جی سنگه به تنبیه نصایح هوش افزا زمیندار
 سری نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر
 می خواهد که بنیاد دولتش از تدد باد سطوت قهرمان قهر و صدمه صرصر
 صولت اولیای دولت از پا در نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که
 داند روانه حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجانب تعظیم مرسل نموده
 کما ینبغی تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی نمود
 آن شاهزاده را مقید و مسلسل مصحوب پسر خود بدوگاه عالم پناه فرستاد -
 حضرت خاقان گیتی ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن
 با بادشاهزاده عالی قدر سلطان محمد روانه گوالیار نموده برای هر کدام
 خوراندن کوکبا مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم
 می فرماید و مفتی شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام
 تجویز می نماید لجرم پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند
 همراه خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی
 مراد بخش را بقصاص رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور
 قاضی گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان
 آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پلس عهد و وفا بموعود در نظر داشته

از خون این نامراد می گزشتند فاصل دولت و سلطنت والا نداشت -
 اگر خواهی تا خواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد
 این ضعیف در میان نباشد مواجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد
 هر چه می خواهند بکنند - آنکه باشا قاضی آخر روز چهارشنبه بیست
 و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری در نفر چیله بدر زخم
 شمشیر آن شاهزاده رفیع الشان را از تفنگی ساحت زندان نجات داده
 جسدش را بقلعه گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه
 یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز
 بسمعی محافظان از مطمورا زندان بفراختن عالم بقا انتقال نموده باجل
 طبیعی در گوشه متصل شاهزاده مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که
 باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلی حضرت وقوع
 یافته و می باید بروفق مرغیات الهی راضی بقضای یزدانی بوده سر رشته
 صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین کشته
 روزگار و درود فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت
 می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که
 اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی
 صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات
 احوال انبیا عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایه تسلی خاطر و مایه
 قوی دلی فراست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده فرین
 رضا و تسلیم می باشند - بی شائبه تکلف آن حضرت در پایداری تحمل
 این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند از آنست که بصدق عقیدت و حسن
 خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمه از سر نوشت در میان نمی آرند - مجمل
 درین مدت هفت سال بسی وهن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه

هر لحظه صورت اجل معجل در آنکه معاینه احوال برای العین
 میدیدند و هر نفس بسکرات درچار گشته بخون دل رخسار افروز
 بضت می گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رفیع و عفا
 همواره نصیب اهل صفوت و ذکا چنانچه قیلس این حال از احوال انبیا
 پیدا ست و تصور این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر
 کفایت باین جسارت نکرده چندین داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد
 و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیده مبارک آن حضرت کشاد -
 یعنی درین ایام میرزا راجه جی سفکه به تنبیه فصیح هوش افزا زمیگذار
 سری نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر
 می خواهد که بنیاد دولتش از تفت باد سطوت قهرمان قهر و صدمه صرصر
 صولت اولیای دولت از پا در نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که
 داند روانه حضور نماید - زمیگذار مذکور نظر بجاذب تعظیم مرسل نموده
 کما ینبغی تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی نمود
 آن شاهزاده را مقید و مسلسل مصحوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاد -
 حضرت خاقان گیتی ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن
 با بادشاهزاده عالی قدر سلطان محمد روانه گوالیار نموده برای هر کدام
 خوراندن کونکار مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم
 می فرماید و مفتی شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام
 تجویز می نماید لاجرم پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند
 همراة خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی
 مراد بخش را بقصص رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور
 قاضی گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان
 آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهد و وفا بموعود در نظر داشته

از خون این نامراد می گزشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشتند -
 اگر خواه ناخواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد
 این ضعیف در بیان نباشد مواجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد
 هر چه می خواهند بکنند - آنکه باشا قاضی آخر روز چهارشنبه بیست
 و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری دو نفر چیله بدر زخم
 شمشیر آن شاهزاده رفیع الشان را از تنگنای ساحت زندان نجات داده
 جسدش را بقلعه گوالیدر بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه
 یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز
 بسمعی محافظان از مظلومان زندان بفراخفای عالم بقا انتقال نموده باجل
 طبیعی در گزشتن متصل شاهزاده مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که
 باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلی حضرت وقوع
 یافته و می باید بر وفق مرغیبات الهی راضی بقضای یزدانی بوده سر رشته
 صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین کشته
 روزگار و درود فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت
 می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد ائین همین است که
 اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی
 صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات
 احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایه تسلی خاطر و مایه
 قوی دلی فرادست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده قرین
 رضا و تسلیم می باشند - بی شائبه تکلف آن حضرت در پایداری تحصیل
 این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند از آنست که بصدق عقیدت و حسن
 خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمه از سر نوشت در میان نمی آرند - مجمل
 درین مدت هفت سال بسی وهن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه

یافته بسیار قضایای ناشایست صورت بسته که خامه ادب گزار نجویز
فکارش سر جمله از آن ناکرده دلیری ذکر و اندازها شرح آن داستان دور و دراز
ندارد - بهر تقدیر چون وقت آن رسید که کار پردازان عالم بالا آن حضرت را
بجهانبانی عالم دیگر خوانند و لباس حیات مستعار از آن حضرت انتزاع
نموده خلعت زندگانی جاودانی پوشانند لاجرم بذایر حکم مقدمه مذکوره
بفلان داستان پرداز باوجود خود کامی و گرم لگامی از پویه آن وادی
عطف عیان نموده کیفیت خرامش بادشاه خلد آرام گاه بسیر گلشن ارم
و نزهت کده فردوس برین به فکارش می آورد *

خرامش بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی صاحبقران
ثانی شاهجهان بادشاه غازی ازین
وحشت سرا بسرابستان ریاض قدس
وقرین ملال گشتن متوطنان
عرصه وجود ازین
مصیبت علم

گرت در سینه چشمی هست روشن * بعبورت بین درین فیروزه گلشن
ازین گلهای که بینی گلشن آباد * برنگ و بوی چون طفلان مشوشاد
نگر تا چند گلین تازه بشگفت * که از یک صدمه دی بر زمین خفت
به دولت راست پیوست استواری * نه محضت نبی - ز دارن پایداری
جهان را با همه جور این هنر هست * که نبود شیون و شادیش پیوست
که آرد محضت و گه کامرانی * به کم مدت برد هر دو کوانی

اما بعد این حکایت درد انگیز و قصه مصیبت آمیز که سوادش از دود
شمع دل نه از دود چراغ گل بر صفحه بیان نگارش پذیرفته از هر لفظ پر سوزش
دود غم برخاسته آتش بدل آب حیوان میزند و از هر کلمه اش که مایه
درد دل است خون حسرت می چکد هر زمان فقر آتش مانند موج از
بیتابی از جا جسته و نکاتش از گرمی معنی گلو سوز چون سپند فریاد کفان
از جا رفته تو گوئی سطورش سنبلسطن بوستان حسرت است مانند
ماتمیان گیسو کشاده و حرفش بنفشه زار کنار جویبار مصیبت است
بلباس سرگواران در نظرها جلوه داده مشتمل است بر قضیه ناگزیر و واقعه
بیرون از تدبیر حضرت سلطان السلاطین زمان بادشاه بادشاهان جهان منظور نظر
رحمت ایزدی مظهر فیوضات سرمدی آفتاب ارج عزت و اقبال سعد اکبر
برج عظمت و اجلال مالک رقاب ملوک عالم کار فرمای دارالخلافه آدم
مطلع انوار هدایت و آگاهی بهین مرآت تجلیات نامتذهبی مهر سپهر
عز و تمکین نیروی بازمی دولت و دین زینت افسر سرافرازی شهباب الدین
محمد ثانی صاحب قران شاهجهان بادشاه غازی که مدت سی و دو سال
بکمال جاه و جلال و نهایت تمکین و استقلال ملک زانی و کار فرمائی کرده
جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده ازین رو درگاه
سپهر اشتباهش باندک فرصتی مرجع و مجمع اصناف امربل مجموعه
زبده و حلاصه هنرمندان عالم گردیده ببرکت توجه و الایش سرزمین دلنشین
هندوستان گلستان جهان آمده عهد عاقبت مهذبش موسم بهار روزگار بل سن
شعبان لیل و نهار گشت - و چون زوی سریر فرماندهی این کشور از جلوس
شاه فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی زینت یافته
آن حضرت بنا بر اقتضای قضا از زوی بی اختیاری در قلعه انگر آمد
عزالت گزین شده تا انجام کار و فرجام روزگار که اختر بخت هوا خواهان

آن عالی جناب از اوج طلوع و صعود بحضیض هبوط و افول افتاد درگاه نایسته
 در احسانش بسان در بچه مبداء فیاض پروری دلها باز بوده اهل درپوزه
 را همه وقت بدان راه بود و پیوسته بصر جود جاری و سرچ انگیز گشته
 بسیلک سید فاضل دیندار میر سید محمد قنوجی که ظاهر و باطنش بمآثر
 معصومه و مغاخر ستوده آراسته و از آغاز سال سی و دو همه وقت در
 مجلس اشرف حاضر بوده به بیان آیات قرآن مجید و احادیث ادای
 حق و ام مقام نموده حاضران مجلس را مستفید می ساخت باصحاب
 حوائج فراخویر حال و قدر احتیاج و استحقاق می رسید - در عین این حال
 که بجمعیت کمال در گوشه مسکنت و انزوا بفراغ خاطر و دل صابر ساعات
 شبان روزی را که قرین سعادت و بهروزی بود تقسیم اقامت و ظایف طاعات
 و عبادات و ادای فرایض بجمع سنن فرموده پیوسته بتلاوت مصحف
 مجید و تکریر آیات آن و اوراد و استماع احادیث و مذکور بزرگان سلف
 اشتغال داشتند و اناض داد و دهش و بخشش و بخشایش را شمول
 کلی بخشیده عجب آنکه اکثر اوقات در لباس سخنی چند که دلالت
 بر قطع علائق تعلقات صوری می نمود بر زبان مبارک می آوردند و ذکر حرف
 انتقال و ارتحال ازین مرحله فنا و زوال باعث انبساط و صفا و خوشی
 وقت و حال آن حضرت گشته وحشت و نفرت بخاطر مبارک راه
 نمی یافت -

چشم بد دهر را خبر شد نا سازی روزگار سر شد
 فلک جفا کار اکتفا بر بی مهری سابق نکرده بستیزد تازه برخاست و برین
 حال هم بشک برده سنگ تفرقه بمیان جمعیت انداخت - کیفیت
 این معنی غم اندوز این صورت دارد که چون نزدیکی بلرگاه
 عزت را بانواع اوجاع و اقسام آلام امتحان می نمایند و ابواب

در پنج و عفا بر روی مقربان آن درگاه می کشایند لاجرم بیگم ناگاه
 در گهروی از روز یکشنبه یازدهم رجب سال هزار و هفتاد و شش هجری
 مانده در آغاز سال هفتاد و پنجم شمسی که سن مبارک آن حضرت به
 هفتاد و شش سال و سه ماه بیست و پنج روز قمری رسیده بود از سبب
 مالیدن تیل ساخته رزق الله ولد مقرب خان گیرائی حرارتی در بدن
 مقدس اثر کرده عارضه ناملایم حبس بول و پیچش شکم عارض وجود گرمی
 گردیده طرفه گرانی پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - و پانزده
 روز ازین آزار صعب صاحب فراش بوده در عرض این احوال اگرچه بعد
 از نه روز علاج بغدادی جراح کارگر آمده بند از راه بول برخاست
 و قاروره بدستور سابق آمدن گرفته تخفیف کلی ازین راه رو داد
 اما چون چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرونست و دفع مقتضای قضا
 از حوصله طیقت خردمندان افزون از جهت ضعف قوی که از تاثیر الم
 ناشی شده بود قوت ساقط گشته ضعف استیلا گرفت - و خشکی لب
 و زبان از خوردن شربتهای سرد بهم رسیده روز بروز تغییری فاحش
 در مزاج گرمی راه یافت - درین وقت و چنین کوفت که مردان قدسی
 فطرت را قدم ثبات از جا رفته آزادگان تجرد منفس دل می بازند آن حضرت که
 خالی از نشای و لایتنی و ربطی بمبدأ نبودند باعلام الهام الهی از رسیدن وقت
 انتقال بجوار رحمت نامتناهی آگاهی یافته اسباب تجهیز و تکفین را
 خود ترتیب داده از فواب قدسی القاب بادشاهزاده جهان و جهانیا بیگم
 صاحب درخواست مراعات خاطر و دلجوئی ثمرآ پیش رس نهال سلطنت
 پر هنر بانو بیگم که بحسب سن و سال از هر چهار بادشاهزاده والا مقدار و هرسه
 دختر نیک اختر کلان است و از بطن کریمه دودمان نجابت و شرافت صبیحه
 رفیقه میرزا مظفر حسین صفوی بوجود آمده و اکبر آبادی محل و دیگر

حرمهای محترمه نمودند - و پس از آن مراسم وصیت و وداع بجا آورده بصدور
 تسلیه و تشفیة خاطر حزین و قلب اندوهگین آن ملکه خجسته صفات
 درآمده انواع عواطف صوری و معنوی بظهور رسانیده بخواندن آیات قرآن
 مامور فرمودند - و خود نیز بر وقت تمام دهان درفشان را که درج جواهر
 اسرار الهی بود ابواب از حلاوت کلمة شهادت ساخته از خواندن آیت
 ربنا آتفنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
 سه گهزی از شب در شنبه بیست و ششم رجب سال حال مذکور
 گزشته بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی بیای
 جابت دعوت راه سرمنزل مغفرت ایزدی پیموده بمسند گزیننی قصور
 بهشت و همشینی ارواح مطهرة توجه فرمودند - باوجود آنکه ملکه روزگار
 بانوی بانوان والا مقدار بمقتضای پاس ادب و تقدیم لوازم ارادت و حق
 ابوت سرانجام برداشت و بزرگ داشت موافق شان و شوکت آن حضرت
 درست نموده خواستند که بعد از طلوع صبح نعش انور مطهر آن قبله روزگار
 را بعز و وقار بروضه منوره که مقیاس هندسه خود از قیاس قدر اساس
 و تقدیر مقدار سقف و جدار آن کوتاهی می نماید و فسحت حوصله اندیشه
 مهندس پیشه از مساحت ساحت آن به تنگی می گراید و باعتبار وقوع
 آن در گلشن فردوس زیب برگذار دریای جود نمودار جنات تجری من
 تحقها الانهار است و از غایت فیض بخششی و دلکشائی فضا و فرح افزائی
 ساحت و صفا پروری مقام بر روی زمین بچشم فلک هزار چشم در نیامده یادگار
 روزگار است و چرا چنین نباشد که سر تا سر صفا و جدار آن از سنگ مرمر
 صاف شفاف در عهد اعلیٰ حضرت بصرف پنجاه لک روپیه در مدت بیست
 سال باتمام رسیده بام تا شام از هر لوحش سفیده صبح صادق پرتو ظهور دارد
 و تماشائی را از دیدن آن آرزوی تفرج خلد برین از یاد میبرد رسانیده

عالمی را از دولت دریافت سعادت همراهی و ادای نماز جنازه بهره ور
 فیض جاوید سازند - الحق های آن داشت و لازم چنین بود که نعش
 مبارک آن مورد جلوه صفات جمال و جلال را که هم درش رضوان و مغفرت
 حضرت عزت بود ارکان دولت و اعیان حضرت از دولت خانه تا روضه منوره
 بکمال تعظیم و نهایت تکریم درش بدوش رسانیده دریافت این سعادت عظمی
 سرافرازی دارند می اندوختند و اعیان اکابر و اعالی اهل اکبر آباد
 و سائر اشراف و اعظم و ائمه و موالی اطراف و جمیع فضلا و علما و ارباب
 وزع و تقوی و اصحاب عمایم حاضر آمده سر و پا برهنه کرده گرد و پیش نعش
 مقدس کلمه گویند و تسبیح خوانان بذکر تکبیر و تمجید غلغله در گنبد دربار
 می انداختند و از هر دو طرف آن حضرت سامان طرازان سلطنت
 دستها بریزش سیم و زر برآورده بجهت ترویج روح و روان و فرحت
 و سرور آن قبله زمین و زمان چندان نثار رهگذر نعش انور می نمودند که
 خرمن خرمن درهم و انبار انبار دینار بجهت بی برگان روزگار ذخیره می شد
 و غنی و فقیر از خوان احسان بهره ور و زنه بر می گشتند اما چون بندگان
 حضرت در دارالخلافت شاهجهان آباد تشریف داشتند و بیگم صاحب
 همه جهت بی اختیار و مدار کار در دست دیگران بود آخرهلی شب از
 راه زینة شاه برج بروضه منوره رسانیده بعد از ادای نماز جنازه وقت دویم
 زمین را بشکافته و آن زنده دل را که آیه رحمت الهی و گنج فیض نامتناهی
 بود بودیعت نهادند -

* ابیات *

به پیرانه سر گنبد تجوزد	بشاهنشاه دهر بین تا چه کرد
مباد آن گلستان که سالر او	بدین خستگی باشد از خار او
نفیر از جهانی که شاه جهان	ازو شد دل لوده سوی جنان
مگر جوهر مردمی گشت خورد	که در مردمان مردمیها ببرد

به چشم اندرون مردمک را کلاه هم از مردن مردمی شد سیاه
 درایح ذات مقدس آن روح مجسم باطن ارض را لبالب از عطر فیض ساخت
 و تن ارجمندش که جان مصور بود زمین مرده را پیرایه زندگی بخشید -
 رضوان سعادت نشان از پرند دیده حور عین و پرنیان خوبی نازک نازنیشان
 بهشت برین پا اندازش نموده ساخت جنت را به بساط شادگامی
 و خرمی هزاران زیب و زینت داد - و از انوار قدوم آن سرور ادب پرور
 زینتی دیگر بر آذین آن بسته برسم شگون ابواب نشاط بر روی مقدسان عالم بالا
 برکشاد - و ساقیان بزم خلد با زلال رحمت باستقبال آمده مبارکباد
 خیر مقدم بجا آوردند و حوران فردوس ورود آغاز نموده زلال امرزش برایش
 نعهفه آوردند - زهی ارجمند گوهر روحانی که تا زینت افزای خطه وجود
 بود به چشم جهان در جامه معشوق جلوه می کرد و در نظر اهل طلب
 بلباس وجدان مطلب مصور می شد و چون از دنیا رحلت نمود از توالی
 مغفرت شاد کام و از میامن رحمت خاص قرین اقسام آسایش و آرام
 گشته بر صدر جنت جاگزید -

* ابیات *

زمین چون ننازد که آن پاک دین
 چو گنج است پنهان بزیر زمین
 بخاک آن تن پاک کرده قرار
 چو آیات مصحف بضط غبار

ارزنده گوهر درج عصمت بیگم صاحب و دیگر محترمان حریم دولت
 و اقبال از مشاهده این حال روی گلگون را بضرب طباغچه نیاکون ساخته از
 صدف دیده دریا دریا گوهر آبدار بر زمین ریختند و از غایت سورت همه چون
 مردم دیده تن بلباس سیاه داده بخون دل رخساره افروز بخت گردیدند -
 و دیگر سائر نقاب گزینان حجاب عزت از وقوع این حادثه اندوه زا خورشید

و خسار را در ظلمت گیسو نهفته از لعل ابدار بجزع و فزع آتش در خرگاه
 فلک زدند . و بفرمانه جانگداز گرد فدا از بزیاد بقای دوران بر آورده از موج خیز
 طرفین اشک سعینه حیات جهان را بفرقاب یاس دادند . کاکل تابدار
 و سنبل ابدار ساسله موین از کشاکش انامل مانند تاریهای جنگ از
 مضرب غم بفریاد آمده از هم . و جدا جدا زفیر بر می آمد . و پیدچک طغی
 مسلسل لاله رخسار * از آویزش پذیرد اندوه قر ناز گشته خود را بی تابانه
 بر آفتاب می زد . خانه بیگم صاحب که درین مصیبت عام از فوط انعام
 شکست و آرام بود و سو کذده هر لحظه صورت اجل معجل در آنکه معافانه
 برای العین می دیدند و از کمال ملال و هجره اندوه بستوه آمده بنین
 * ذوحه در انگیز می پرداختند . * ابیات *

ای آفتاب من که شدی غائب از نظر
 آیا شب فراق تو کی بود سحر
 ای پادشاه عالم و ای قبله جهان
 بکشای چشم رحمت و بر حال من فکر
 زانم چونوی ز غصه و باده بود بدست
 سوزم چو شمع در غم و دردم بود از سر

دریغ از فغان گشتن آن روی چون ماه در گرد تیره از جفای آسمان
 و افسوس از فرود رفتن آن نیر نور افروز در چاک سینه خاک از فتنه
 آخر الزمان . اجل را زحم نیامد که آن چنان شجر برمزد بوستان عز و جلال را
 بخاک افکند و فلک را دریغ نیامد که آنچنان سر سپه گلستان خلافت
 را از کنار جوانپار زندگی برکند . ای روح مجسم وقتی بوی گل بر نذرت
 گوانی میکرد اکنون در زیر انبار گل چونی - و ای جان مصور وقتی
 حرکت نسیم جسم نازنیت را زنی می آورد حالیا در نه خاک چونی -

* نظم *

شد گره از گریه چون گرداب دریا در گلو
 گو خدا آسان نسازد کار بر من مشکلاست
 گرد رخسارش بگیسو پاک کن ای حور عین
 میزبانی کن که مهمانی عجب در منزلت
 ای اذیس گور دمسارش بهحسن خلق باش
 خاطر او را نرنجانی که بس نازک دلست

بادشاهان دولت که مشکوٰۃ نور ارض و سما است چرا بعزالت گزیننی خو
 گرفته و جمالت که کعبه اهل عفاست چون از مهجوران رخ نهفته -
 قسم بچاه و جلالت که بی پرتو آفتاب رخت شب تاریک غم کیشان
 بر بصیر نمی آرد و بی فروغ ماه دیدارت جهانی سرگشته ظلمات حیرت
 بوده راه بجای نمی برد - یکی از مشرق چهاروکه مهر کرد از جلو در
 کار مشتاقان کن که عالمی بیلای درد افتاد گرفتار است و دمی از فروغ
 نور حضور مجالس خاص و عام را روشنی نیک اختری ده که جهانی از
 محرومی رخت سوگوار است - سریر گوهر بار و عرش مینا کار از فراق
 جلوس مبارک همه تن خون گشته از چشم چشمه گوهر آبدار بدامن
 می ریزد - و قرة العین سحاب که با مید پا بوس مبارکت از آغوش صدف
 جدایی گزیده تن بمصاحبتش داده بود از درد حرمان رنگ بر رو شکسته
 در آب و تاب خود می طپد *

القصة در شبستان دولت قیامت کبری قائم گشته سوگ بمرتعه
 استیلا یافته که مستوران جنت بصدمة هانی هانی بالولین حرم سوری
 عزت از جا در آمده با گریبانهای چاک مراسم تعزیت بجا آوردند - و از آه
 و ناله سوگواران که در گنبد میذا پیچیده بود بذات گردون بجهت

تقدیم لوازم ماتم داری در و سو کشاده از اقامت لوازم ماتم داری چیزی
بافی نگزاشند

* نظم *

مه و مه بر روی آن فرخ لقا بگریستند
روز و شب بر حال آن صاحب لوا بگریستند
سینه اندر عهد او ماهی و مرغ آسوده بود
مانندین در آب و مرغان در هوا بگریستند
استانها را هزاران دیده بر اهل زمین
هدیچو بباران بهاری در هوا بگریستند
خاق و تمام هر طرف نوحه کفان و سو کفان
کو نکو و سو بسو و جا بجا بگریستند
خبرش گریه و بانگ عزای کس نخواست
سکه در هر خانه از اهل عزای بگریستند

مجملاً از وقوع این واقعه درد افزای شکیب گاه سلامت حال و استقامت
مآل از جهان رخت بسته ستیزا گردون گرد از نهان گیتی بر آورده کوه کوه ام
و جهان جهان اندوه بخطایها راه یافته زمین بر فوار پیش بلکه آسمان بر
مدار خویش نمازده و کوچه و بازار شهر نمودار استغیر گردیده از هر خانه
مویاد و شیون بآسمان برخواست و آشوب محشر از هر طرف پدیدار گشته
عشرتکدا گیتی را ماتم کدا ملال ساخت - اکنون جهان کو بغم نشیننی که
از شادی اثری نماند و فلک کو خون گری که در مهر از صدف آسمان

* نظم *

بیرون رفت -

کی ز دل کلفت این حادثه کمتر گردد
مگر آن روز که شاهم ز سفر بر گردد
خود گرفتم که فلک فکر تلافی دارد
راحتی کو که باین رفیع برابر گردد

هیچ رو نیست ز دوران دو رو خاطر خواه
کار بهتر نشود گرچه ورق بر گردد

چون بیدارمان که دل عالمی بدرد آورده به آه و ناله دفع نمی گردد
تسلیم خاطر از گفتن و نوشتن میسر نمی آید بلکه اگر عرصه سخن چون آسمان
وسیع گردد محیط شمه از آن نمی تواند گشت و اگر متون کتب و بطون توارینم
تا روز جزا بذكر مجملی از آن پر شود هنوز اندکی از بسیار باظها نرسیده باشد
درین صورت قلم شکسته چه نویسد و تا کجا نویسد - امید که تا بذای این دیرینه
دیر بجا باشد اثر خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابه پیشطاق این بلند
رواق باد و تا بذای این دار فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات
جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان گرداناد *

انمودگی از احوال برکت اشتمال اهل حال و قال
از سادات عظم و مشایخ کرام و علمای علام
و فضلامی انام و اطبای حذاقت پیشه
و شعرای لطیف اندیشه و امرای
عالی مقدار که ادراک سعادت
عهد میمنت مهد حضرت
صاحب قرآن ثانی نموده اند

چون ابواب انواع برکات و میامن بر روی فاتحه این کتاب مستطاب بین
فتح الباب توحید و نعت و مبدعیت آل و اصحاب مفتوح گشته لاجرم

خاتمه آن را بتذکار احوال و آثار زمره ابرار و احوار که بنابر مقتضای ضمیر خبر
 صدق مشهورین عند ذکر الصالحین بنزل الرحمة از روی یقین مستلزم نزل
 قواهب و مراحم عالم بالا و احیان ذکر شان بیشک از عظم افتخار فیوضات
 و فتوحات ایزد تعالی است کامل نصاب برکت و شامل نصیب میمنت می
 سازد تا مگر ریخته کلک گسیخته سلک این شکسته مقل خسته بال ازین
 پیوند اتساق و انتظام پذیرفته سر رشته یکدستی و ربط فرادست آرد - و بوکه
 انگیزنده بدان از دست رفته این آشفته حال به نسبت شمایل نفعات انس
 بومهم نسایم قدس یعنی استیغاس طبایع و قبول قلوب صاحبان برده به زین
 سر سرمایه طیب خواطر مغبلان اندوزد - چنانچه باقبل گزارش احوال
 سعادت مآل خداوند این دولت بی زوال درین عهد فرخنده از حسیض
 بی قدری و خمول باوج شهرت و قبول رسیده - همچنین نظر به پرتو شرح
 حالات آن طبقه والا نیز تا بامداد روز نشور منظور نظر توجه دیده دران بالغ نظر
 و مذکور انجمن حضور صاحب خبران سخن پرور گردد - * نظم *

بی خرد را خرد کند بخرد نیک گردد ز قرب نیکان بد
 خاک را ناله مشکتاب کند آب را بوی گل گلاب کند

سلسله سلسله علیه مرتضوی سید محمد

بخاری رضوی

سر رشته نسب والای آن واسطه العقد و زینب آل عبا و مریسة الصدر
 عترت رسول الله صلی الله علیه و سلم به پنج واسطه تا غوث اعظم شاه عالم
 و از آن پیشوای سادات ذوی السعادات بمیانجوی بیست و یک بطن کریم
 کرامت نصاب بوالا جناب شاه ولایت مآب میرسد - و سلسله نسبت آن

همایون نسب خود بی و ساطت و سایط بدانحضرت می پیوندد - و اکثر ازین
سلسله الذهب با کرامت ذات و صفات ولی یا ولی شعار بوده اند که
خلعت خلقت والی ایشان بطراز حسن مذهب و صلاح ظاهر و باطن
مطرز و مذهب است - و شیمه کریمه هر یک ازین جمع ذی شلن
به تهذیب مکارم اخلاق و تادیب بآداب و سنن انبیا علیه الصلوة
مؤدب و مهذب - از جمله ولی الاولیا سید جلال معروف به مخدوم
جهانیان که مرقد مطهر ایشان در قصبه ارچه واقع است - و همچنین
قطب السادات سید برهان الدین المشهور به قطب عالم که در موضع بنوة سه
کروهی احمد آباد آسوده اند - و سید اعظم سید محمد مشتهر بشاه عالم که روضه
متبرکه ایشان در مقام رسول آباد بظاهر احمد آباد سمت وقوع دارد - مجمل
جمله محاسن سپر این سید ستوده خصال نیکو محض در مرتبه نیست که
مراتب آن تا روز حساب بشمار در آید - از جمله دقیق تجرد ظاهر و باطن
و عدم علاقه قلب بعلائق صوری و معنوی باوجود کمال جاه و جلال که
همانا سرمایه تعلق خاطر بدلبستگیهای گیتی باشد در درجه داشت که
ما فوق آن به تحت تصور خرد در نیاید - اولاً در طریق ایثار که مدار این سید
بزرگوار بر آن بود بنحوی ملکه راسخه داشت که باوجود آن مایه درآمد
کلی و منافع و مداخل عظیمه از رهگذر انعامات و اقطاع ابدی این
دولت کدها سرمدی و فتوحات و فتوحات اصحاب ارادت از کل خطه گجرات
و اکثر اهل اقطار آفاق همگی را بر ارباب استحقاق انفاق نموده خود بکرته
یک تهی و لب فانی تهی قناعت می کرد - و سایر فقرا و مساکین را از اطعام
عام و انعام خاص رتبه بر و بهره ورمی ساخت - از جمله در روز عرس
شاه عالم یعنی سرسال ارتحال آن مقتدای امم که زیاده بر یک لک آدمی
از شهر و فواحي در بقعه رسول آباد فراهم می آمدند خوان نوال بهمه

کس تا همه جا می کشید که فواضل آن از زلزله بندگان شرمند فاضل می آمد - منحصراً سخن هرچه از هر راه میرسید بر ابغالی سبیل سبیل می نمود و تا حظه که بدان دسترس داشت در دبه و زنبیل مسافرو مجاور می ریخت - حضرت شهنشاہ گیتی پناه در مرتبه از ادراک برکت نقی مبارک آن سید جلیل القدر فیض یاب شده اند - نوبت نخستین در ایام بادشاهزادگی در خطه پاک احمد آباد و درم بار بوقتی که از دارالخیر اجمیر متوجه قرار گاه سرپر خلافت مصیر شده بودند و گزار موکب اقبال در طی راه بر احمد آباد افتاد - و چون جلوس همایون بمبارکی و فرخندگی وقوع یافت بغایر آنکه از عروض عارضة ضیق النفس عرصه حرکت بر ایشان تفک فضا شده بود ناچار خلف الصدق خود سید جلال را که هم اکنون برخی از احوال آن سید حمیده افعال علی الجمیل گزارش پذیر خواهد شد بر سبیل ادای رسم تهنیت بدربار گیتی مدار فرستادند - و رحلت آن سید ملک صفات در هشتمین سال جلوس فرخنده فال مطابق سال هزار و چهل و پنچ هجری اتفاق افتاد - و سرود مغزوش در گنبد متصل بدروازا سمت غربی روضه حضرت شاه عثم سمت وقوع پذیرفت - و آن صاحب سعادات دایم بتاریخ ولادت خود بدین مصرع مشهور *

من و دست و دامان آل رسول

بر خورده بود - و سید جعفر نبیره اش خلف الصدق سید جلال تاریخ ارتحال جد امجد خود را سید محمد آخر التوینا یافته *

نقاوة آل کرامت صفات سید شریف الذات کریم الخصال سید جلال

شماهل کردار و گفتار این سید آرمیده اوضاع و حمیده اطوار همگی

مخایل کمال مراتب فضایل نفسانی و ملکات راسخه ملکی و خصایل کامله انسانیست - و آثار شرافت ذات و صفات که از سیمای حال آن زبده آل والا جلال چهره نماست دلیل است بر آن که فرع اصل اصیل کرامت انتساب امامت انما است - باطنش بمبادی مآثر محموده و مفاخر ستوده آراسته و ظاهرش بصلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیراسته و اقسام علوم ظاهری و نون دانش رسمی آموخته و از منبع مقامات علیّه و سخنان بلند و مشرب از جمد مشایخ کبار مذاق عالی و ذریق سرشار اندوخته - آنگاه بانداز همت بلند آهنگ رفته رفته بر مراتب و مدارج و معارج اهل وصول و وجدان ترقی نموده باسرار استار این طایفه والا پی برده طریقه پیروی ارباب سلوک و عرفان کما ینبغی باقدام فرط ریاضت سپرده از محض استعداد ذاتی و قابلیت و هبّی بر سبیل ظفوره بمنازل عالیّه این طبقه علیّه رسیده - و باوجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی که جمال صوری و کمال ظاهری مرد بالکلیه در استکمال فنون آنها منحصراست مثل حسن معاویه و لطف محافره و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست و آداب مصاحبت ملوک خصوص سنجیدگی حرکات و سکونات و موزونیت طبع نکته سنج دقیقه یاب شمول نصیب و کمال نصاب دارد - و گاهی به تحریک انبساط طبیعت لطیف و اهتزاز سن شریف در غرر اشعار ابدار عاشقانه عارفانه در سلک نظم انتظام می دهد - و چون سر رشته نسب این سلسله علیّه بسادات عالی حسب رضوی می پیوندد لهذا رضائی تخلص می کند - و از جمله اشعار شعری اشعار آن سید عظیم القدر رفیع المقدار باین سه رباعی درین مقام اختصار نمود *

رباعی

آن مایه که مهر او مرا مضطر داشت
وز خاک فراق بر سرم افسر داشت

چون پرده ز خورشید رخ خود برداشت
ناگه دیدم که در کلام سر داشت

رباعی

عشق است که گام دل و جان می شکند
عشق است که پیدا و نهان می شکند
عقلم آذر شده است و عشق ابراهیم
کیـن بنها می تراشد آن می شکند

رباعی

هرچند که چون روح مجرب باکم
آلوده و پایند جهان خاکم
مانند مهتاب پیمای همه کس
می افتسم و نور دیده افلاکم

این سید فرشته سرشت که مکرر بملازمت اشرف رسیده خواص در آیام
حیات والد والا قدر و خواص بعد از وفات آن قدسی صفات همواره بکمال
عفت و مهربانی معزز بوده و به نور نهایت قرب انجمن حضور انور آنسرور
چهره اقبال مندی افروخته شاهد قبول و اقبالش بزیور قبولیت و استعداد و
حلیه تهذیب روش سلوک و تادیب بااداب ملازمت ملوک معالی
گشته و محامد صوری و مناقب معنویش بی نهایت مقبول و مرغوب طبع
دشوار پسند آن حضرت آمده چنانچه مکرر بر زبان حق تبیان حقایق ترجمان
می آوردند که وجود سید جلال درین عهد سعادت مهد بسیار مغتنم است
و امروز کسی که همه جهات خصوص از رهگذر کرامت حسب و شرافت
نسب و مفاخر صوری و معنوی و مآثر ظاهری و باطنی شایان اعزاز و احترام

بادشاهی بوده قابلیت آن داشته باشد که بشرف محبت و قرب حضرت خلافت من حیث الاستحقاق مفاخر و مباهی گردد این سید جلیل الشان است ازین جهت که حضرت خلافت منزلات با خود قرار این معنی نمی دادند که آن مهذب آفریده جناب آفریدگار و برگزیده عنایات حضرت پروردگار یک لمح البصر از نظر اقدس دور باشد لاجرم نهم شعبان سنه هزار و پانجاه و دو بکمال مبالغه و نهایت تکلیف بقبول صدارت کل ممالک محروسه و تفویض منصب شش هزار و دو هزار سوار کامروائی سایر محتاجان جهان و نیازمندان روزگار گردانیدند *

ولادت آن سرحلقه رضیه رضویه و صاحب جلالت دینی و دنیوی در یازدهم ماه جمادی الثانیه از شهر سال هزار و سه هجری اتفاق افتاده - و عدد حروف لفظ وارث رسول بآن تاریخ موافق آمده - عمراً جمادی الاول بیست و یکم جلوس مبارک موافق هزار و پنجاه و هفت هجری ازین دار ملال به فسحت آباد جهان باقی انتقال نمود - از جمله مواهب و عواطف حق تعالی در حق این سید ارجمند اعطای آن گونه در فرزند سعادت مند است - اولین ستوده سیر فرشته محضر سید جعفر که در صورت و سیرت بعینه سید جلال است چنانچه بمقتضای الولد سرلابیه همانا مظهر جمال و کمال آن ستوده خصال است - بی تکلف آثار سداد و صلاح از لطافت ظاهرش که دلیل شرافت باطن است چون تجلی نور بر شایق طور فرغ ظهور می دهد - و مکارم اخلاق که لازم کرامت انوار است بر سلامت نفس و کرامت ذات و صفاتش براسنی و درستی ادای شهادت می نماید - دوم مظهر انوار تجلیات جلی با صدق حقیقی لفظ وای سید علی مخاطب به رضوی خان که پد قدرت خمیر فطرتش را از آب لطف خوبی فرشته بگل بهشت سرشته و طبع شریفش

بعفاف و صلاح و راستی و درستی انس تمام گرفته - و دیده از مطالعه مفسحه
 جمال و ملاحظه افوال و افعال آن سزوده خصال حیوان قدرت الهی می
 گردد - و از مشاهده سیمای والایش که بهست خصایل حمیده و شمایل
 پسندیده است این مدعا که خلق تابع خلق است بسرحد نبوت میرسد -
 این تعالی چون می خواست که رسم از و نیاز از گیتی بر افتد آن خازن
 جواهر اسرار دین و درات با صدر الصدور ممالک معجوسه گردانید *

قدوة اصحاب فنا اسوة ارباب بقا شیخ جلیل کبیر بندگی حضرت میان میر

آن پیشوای اهل سلوک و دعوی و منتدای خدایان ابدال و قبول
 دعد از طی مسنک تجرید، تفرید در مقام فزایی مطلق و نفی منسوا قدمی
 ثابت و اقامتی راسخ داشتند - و پس از قطع مسافت پر آفت
 سلوک پیمائی ترک دنیا و ما فیها و انقطاع از علایق قوی بیفوند
 هوس و هوا پی بسر منزل دعوی برده مجاورت کعبه وصل
 برگزیده بودند و در فنون علوم معقول و منقول کمال نبوغ اندوخته
 و در جمیع ابواب دانش رسمی بغایت مستحضر بودند - چنانچه
 اکثر دانشوران عهد برای حلّ مطالب مشکله بایشان رجوع می
 نمودند و در باب اطلاع بر حقایق و معارف متصوفه و اصطلاحات
 این طائفه خود بحدّ زرف بودند و اکثر عبارات فتوحات مکی شیخ
 الموحدین ابن عربی بخاطر داشتند و مفسحه مفسحه شرح فصوص الحکم
 حضرت مولوی جامی با از بر می خواندند - و سر رشته نسب آن عالی
 جناب بحضرت فاروق اعظم رضی اللہ تعالی عنده اتصال دارد - و اسم ساری
 ایشان میر محمد است و در افوازه عوام و خواص باشند میان میر